

ابراهیم در یکی بقتل رسیده بودند و بجز در هر جا هر جا مرداد در این معرکه پاترود شاترود و هزار تخمین کردیم در
 وقت آمدن اگر از تقریر مردم هندوستان معلوم شد که چهل نجاه نزار کس در این معرکه مرده بودند
 باقی راز بر کرد و فرود آمد روان شدیم پیش رو امر افروز آورده افغانانرا آوردن گرفتند خیلی خیلی
 فیضان را با فیلبان آورد پیشکش کردند از عفت غنیمت رفته از این خاصه حکم می میرا و با با چهره
 بوجهکه با سواد ابراهیم را برآمد جنال کرده قانوغونجی تعیین کردیم که تا اگر رسیدن تعجیل رفته خود را با شکارستان
 از میان اردوی ابراهیم گذشته سر حیا خانها و را سیر کرد در کنار سندی فرود آمدیم نماز و بجز بود
 که طاهر تبریزی برادر خود خلیفه مرد ابراهیم را در میان مرده بسیاری را پایا فتنه سر او را بریده
 آورد و همین امروز با یون سزرا و خواجه کلان و محمدی و شاه منصور بزل اس و یونس علی و عبد الله
 ولی خازن را تعیین کردیم که جدید گشته اگره را بدست آورده خزانه ضبط بکنند محمد خواجه را و محمد سلطان
 میرزا و عادل سلطان جنید بلاش قتل قدم راست کردیم که از ریتل جدا شده و ایلغار نموده
 در قلعه دیل و آمده خوارانرا احتیاط بکنند صبح آن کوچ نمود یک گروه را آمده بجهت مصلحت
 اسپان در کنار چون فرود آمدیم دو منزل را در میان کرد در سه شبه فرار منور شیخ نظام الدین
 اولیا را طواف کرده در برابر دهنی در کنار چون فرود آمده شب چهارشنبه قانوغونجی را سیر کرده
 شش تنجا بود صبح آن از قلعه دهنی فرار پرانوا خواجه قطب الدین را طواف کرده مقبره و عمارت
 سلطان عیاش الدین ملین سلطان علا و الدین خلجی و سنار او را و حوض شمسی و حوض خاص را
 و سقا بر و باغات سلطان بسلول و سلطان سکنه را سیر کرده در اردو فرود آمده در کشتی در
 آمده عرق خورد و شد شکار علی هلی را بولی بیک فرعی عنایت کرده دوست بیک را دیوان هلی
 ساخته خزانها که بود مقرر کرده در عهد آنها کردیم روز پنجشنبه از تنجا کوچ نموده در برابر تعلق آباد
 در کنار چون فرود آمده شد روز جمعه در آن منزل توقف کردیم مولانا محمود شیخ زین و بعضی دیگر
 رفته در دهنی نماز جمعه کرده بنام من خطبه خوانند بفقرا و مساکین پاره زر بخش کرده بار دو آمدند روز
 سه شنبه آن آن منزل کوچ کرده کوچ بر کوچ غریبت اگر کرده شدن رفته تعلق آباد را سیر کردم
 آمده در اردو فرود آمدیم روز جمعه بیکت و دوم رحب در محلات اگره در منزل سلیمان فرعی فرود آمده
 شد چون این منزل خیلی دور بود صبح آن کوچ کرد و عمارت جلال خان بکنت فرود آمده شد با یون که پیشتر آمده بود مردم
 در آن قلعه کفنه جیل کردند اینها را بجز مردم ملاحظه کرده بخزان دست انداز شود گفته تا آمدن راه برآمد را احتیاط کرده نشسته بودند بجهت
 مبنی که راجه کوالیار بود از صد سال پیشتر بود که در ولایت کوالیار پیران او سلطنت
 بودند بجهت کوالیار کوالیار چند سال در آنکه نشست بعد از آن در زمان ابراهیم
 عظیم جان و سروانی چند وقت بجهت سپیده آخر بصلح گرفته شمس آباد را با آنها و او بجا حیات

در وقت زیر کردن ابراهیم بدو رخ رفت اولاد و خیلانند بکراجیت دراکره بود در وقت آن
 جان خیل بکراجیت بنجیال کرختن بودند مردمی که با یون گذاشته بود گرفته در مقام احتیاط
 بشوند با یون هم منیکه از و که تاریخ بکنند رضای خود جوهر بسیار با یون پیشکش میکنند
 از این جمله که الماس شهرت بود که سلطان علاءالدین آورده بود از پنجان شهر است که یک قوم قیمت
 او را نصف خراج روزی تمام عالم گفت بود غالباً بهشت شغال است در وقت آمدن بن یون
 بمن پیشکش کرده من باز با یون بختیم از سیامیان درون قلعه از مردم دانا یکی ملک داد
 کرانی بود و یکی سوردیکر وزیر خان سیواتی بود اندک خیل از ایشان ظاهر شده سیاست کرده
 فرستاده شد ملک او کرنی بعضی شده ها کرده بود رفته آمده تا قرار یافتن این سخنان چهار پنج روز
 شد موافق برهای ایشان عنایتی در شفقتی کرد و جمیع مهمات ایشان را بهر شینان معاف کرد و بیم با در
 ابراهیم قیمت لکت پر کنه نقد عنایت شد باین احرای و بهر که ام بر کنه داده شد ما در او را
 از آنکه یکت کرده پایان آب منزل داده شد روز شنبه بیت و بستم حجب نماز و یک در کرد
 و آمده در منزل سلطان ابراهیم در آمده فرود آمده شد در تاریخ سینه بنصد و ده که ولایت کابل
 سن شد از آن تاریخ تا حال همیشه بوس مندوستان کرد میشد کاهی از جمله است را شی امر کاسه
 از بهتای برادران یورش مندوستان میر و ممالک او مسخر میشد آخر اینچنین سوانع ماند از خرد
 و ریزه امر که بچکس خلاف مقصود سخن نتوانست کرد در تاریخ بنصد و پیت و پنج لشکر کشیده قلعه بکورد
 را در دو سه کفری بزور گرفت مردم او را قتل عام کرده بهر آرمیم تا لان و تاریخ نموده بر مردم بهر
 مال امان انداخته نقد و جنس چهار لکت شامی گرفته مردم لشکر بعد تو صمت نموده بکابل
 مراجعت کرده شد از آن تاریخ تا تاریخ بنصد و سی و دو مندوستان بحد قیمت هشت سال
 پنج نوبت ببندوستان لشکر کشیدیم در نوبت پنجم الله تعالی بفضل و کرم خود شل سلطان ابراهیم
 تیسری را مقهور و ابر کرد و شل مندوستان را با ما میسر و مسخر کرد و از زمان حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و آله و سلم تا این تاریخ از پادشاهان انظر و کس بولایت مندوستان مسلط شد
 سلطنت کردند یکی سلطان محمود و اولاد او و در ممالک ملک مندوستان مدت مدید بر تخت
 سلطنت نشسته اند دوم سلطان شهاب الدین غوری و قلمان و قوابع او ساطهای بسیار در این
 ممالک با و شایر اند و اند سوم منم اناکار سن بکار آن پادشاهان بنیامند چرا که سلطان محمود که مندوستان
 را مسخر کرد و تخت خراسان در تخت صیبا او بود سلاطین خوارزم و دارالمطیع و منقاد او بودند و پادشاهان
 سمرقند زیر دست او بودند که او اگر دو لکت نباشد و در یکت خود چه سخن بود دیگر
 چها بودند در تمام مندوستان یک پادشاه نبود هر راجه در ولایت خود بخود پادشاهی میکرد و دیگر

سلطان شهاب الدین غوری اگر چه او سلطنت خراسان داشت اما برادر کلان او سلطان غیاث الدین
 غوری داشت در طبقات ناصری آورده که یک نوبت بیک لک و هشت هزار برکتوان داربندوستان
 لشکر کشیده بوده است غنیمان اینهمه را می و راجها بوده اند در تمام سندوستان بیک کس نبود آن
 نوبت که بر بهیره آمدیم نهایتش هزار پانصد یا دو هزار کس بوده باشم مرتبه پنجم که آمده سلطان ابراهیم
 از بر کره مالک هندوستان رافع کردیم بیچ وقت در لشکر هندوستان اینمقدار کس آورده شد
 بود و کس و سوداگر و جاکس بر جمیع مرد و سیکه از لشکری همراه بودند و از ده هزار کس بقلم آمد بلکه بمن تعلق
 داشت بخشان و قندار و کابل و قند ز بود اما از این ولایت نفع معت بهی نبود بلکه بعضی ولایتها تحت
 نزدیک غنیم انجان بود که مدد های عظیم کردن لازم بود در کل جمع ولایات ما در انهر در تصرف خوانین
 و سلاطین اوزبک بود نزدیک بعد از لشکرهای ایشانرا تخمین مسیگردند دشمن قدیمی بودند و بجز
 مملکت هندوستان از بهر دما بهار در تصرف افغان پادشاه ایشان سلطان ابراهیم بود بحساب
 پنج لک لشکر اورامی باید در حساب گرفت در آن وقت بعضی امرای یورپ در مقام مخالفت بودند
 لشکر حاضر در ایک لک تخمین سیکفتند از خود سشس دهم ایا نش نزدیک هزار ذات سیکفتند که بود
 با اینجان و باین قوت توکل کرد و مثل اوزبک صد بار با غنی کینه را پس پشت گذاشت از نسل سلطان ابراهیم
 صاحب لشکر بسیار مالک ملک سلیمان شاهی روبرو شدیم در خود توکل الله تعالی رنج و مشقت صنایع
 نخره و اینچنین غنیم روبروی مغلوب کرد و مثل هندوستان مملکت وسیعی را مفتوح کرد این دولت را از
 قوت و زور خود نمی بینم و این سعادت را از سعی و همت خود نمیدانم بلکه از تعین عنایت و کرم
 الهی است مالک هندوستان وسیع و پر مردم و پر حاصل واقع شده مشرقی و جنوبی بلکه غربی
 هم بدیای محیط منتهی میشود شمال و یک کوهی است که بجه هندو کشش و کافرستان و کوهستان کشمیر
 پیوسته است در غرب شمالی او کابل و غزنه و قندار واقع شده پانچت تمام هندوستان وسیعی بوده
 بعد از سلطان شهاب الدین غوری تا آخر عهد سلطان فیروز شاه اکثر هندوستان در تحت
 ضبط سلاطین و مملی بود در این تاریخ که من هندوستان را فتح کردم پنج پادشاه مسلمان و دو کافر
 در هندوستان با شاه سیکه زنداگر چه خود و ریزه رای راجه در کوه جنگل خیل بود اما معتبر و مستقل
 آنها بودند یکی افغانان بودند که پای تخت آنها بود از بهیره تا بهار تالابن بودند پیش از افغانان
 جو نپور در تبض سلطان حسین بود شرقی این جماعه را پور به مسی کونید پدران آنها را در پیش سلطان
 فیروز شاه ان سلطان شقا بوده اند بعد از فیروز شاه در مملکت جو نپور تسلط شده اند و مملی در
 دست سلطان علاء الدین بود این طبقه سید اند تمیور بیک در زمان گرفتن خود حکومت در مملکت
 اینها داده رفت بودند سلطان بهلول لودی در پیش سلطان سکندر پای تخت ولی رانا پانچت

چون پور قابض شد هر دو پای تخت یک پادشاه نشین شد و هم در کجرات سلطان مظفر بود چند روزی پیشتر
 از فتح ابراهیم از عالم نقل کرد بسیار منشرع پادشاهی بود طالب علمی هم داشت حدیث مطالعه می کرد و ایم مصحف
 کتابت می کرد این طبقه رانانگی می گویند پدران اینها هم پیش سلطان فیروز شاه و آن سلاطین شراب و
 بوه اند بعد از فیروز شاه ولایت کجرات راقابض شده بوده اند سیومی در دکن بهمنانند اما درین تاریخ
 در سلاطین دکن اختیار و اقتدار نمانده تمام ولایات ایشان را امرای کلان ایشان بدست آورده اند
 بجز چیزیکه احتیاج می شد از راه ای خود طلبیده اند چهارم در ولایت مالوه که منند دهم می گویند سلطان محمود بود
 این طبقه را خلیج می گویند اما این رانانگان کافر کرده اند و ولایت راقابض شده بود این هم ضعیف شده بود
 بدین این هم از تربیت کرده های سلطان فیروز شاه بوده اند بعد از آن ولایت مالوه راقابض شده بود
 پنجم در ولایت بنکال نصرت شاه بود پدرش در بنکال پادشاه شده بود و سلطان علاء الدین
 ملقب بود باین سلطنت میراث رسیده بود و عجب رسمی است در بنکال میراثی کمتر می شود پادشاه را یک
 تخت یعنی است امر او و زراد صاحب منصبان را هم از برای هر کس یک جای مقرر است پیشتر
 بنکال را آن تخت و آن جای معتبر است از برای هر جای تابع و مطیع از نوکر و چاکر جمعی معین و مقرر اند
 عنبرل و نصب کسی را که خاطر پادشاه بخواهد هر کس را که در جای یکی نشاند تمام نوکر و چاکر و تابعان
 و مطیعان آنجا از آن کس می شوند بلکه در تخت پادشاه او هم این خاصیت است هر کس پادشاه
 راکشته تا بر آمدن بر آن تخت فرصت بیاید او پادشاه می شود امر او را او سپاهی و رعیت همه
 اطاعت و انقیاد می کنند مثل پادشاه سابق پادشاه و فرمان رومی دانند سخن مردم بنکال اینست
 که با حلال خوار تختیم هر کس بالای تخت باشد مطیع و منقاد اویم چنانچه پیش از پدر نصرت شاه سلطان
 علاء الدین یک حبشی پادشاه پیش راکشته بر تخت برآمده مدتی سلطنت کرد حبشی را سلطان علاء الدین
 راکشته یکا یک بر تخت برآمد و پادشاه شد بعد از سلطان علاء الدین بطریق ارثت حالا پسرش پادشاه
 شده در بنکال این رسم است که هر کسی که پادشاه شد خزانه نوید یک جمع میباید که بکند و خزانه جمع نمود
 پیش آن مردم فخر و مهابت است یک رسم دیگر اینست که بجهت خزانه پایگاه بلکه بجهت جمع بیو
 سلاطین از قدیم مقرر و معین پرکنها تنخواه است بجای دیگر اصلا خرج نمی شود مردم کلان و مسلمان
 و صاحب لشکر بسیاری اند این سخن پنج پادشاه است که مذکور شده از کافران کلان ترشس بولایت
 و لشکر راجه بیانکر است و دیگر رانانگان است که درین نزدیکی از جرات و شمشیر خود این مقدار کلان شده بود
 و ولایت اصلی او چطور است در وقت خلل یا تن سلطنت سلاطین سند و ولایت بسیاری را که تعلق میند
 داشت قابض شد مثل ریمپور و رانک پور پهلپور و چندیری در تاریخ نهصد و سی و چهار بعنایت الهی
 چندیری را که چند سال بود که در احراب شده بود سندی و نامی از کسان کلان و معتبر رانانگان آنجا

می بود و یک دو کری بز و گرفته کافران را قتل عام نموده دارالاسلام کردم چنانچه شرح آن مذکور خواهد شد دیگر در اطراف و جوانب ملک هندوستان رای در اجا بسیاری است بعضی مطیع الاسلام اند و بعضی از جهت دوری راه و ضیق زمین به بادشاهان اسلام اطاعت نمی کنند هندوستان از تسلیم اول و از تسلیم دوی و از تسلیم سیوم است و از تسلیم چهارم در هندوستان جای نیست عزت مملکتی واقع شده نسبت بولایت مایان عالمه بکراست که در ریاض و جبل و صحرا و حیوانات و نباتات و مردم و زبان و باد و باران همه مطبوع دیگر واقع شده از توابع کابل کرم سیرها اگرچه در بعضی چیزها مشابهتی هندوستان دارد و بعضی نه اما مجرب در کشتن آب سبز زمین و آب و درخت و شک و ایل و اوس و راه و رسم تمام آن مطبوع هندوستان است که شمال آنکه مذکور شد بجز در کشتن از دریای سند درین کوهستان از توابع کشمیر و لایتهاست مثل بلی و سمنگ اکثری اگرچه احوال اطاعت کشمیر میکنند اما پیشتر با داخل کشمیر بوده بعد از کشتن کشمیر درین کوه بی نهایت ایل و اوس و پرکنه و لایتهاست تا بنکاله و کنسار و دریای محیط باین کوه پیوسته است خلاصه است از مردم هندوستان این شد تحقیق و تنقیحش کرده شد هیچ کس ازین طوائف خبر تحقیق نتوانست گفت همین قدر گفتند که مردم این کوه را کیس میگویند سخا طر رسید که چون اهل هندوستان شین را بدین تلفظ می گویند چون درین کوه چشم معتبره سمیر است کشمیر یعنی کوه کس یا سیر کوه را می گویند و کسیه مردم این کوه را می گویند غیر از کشمیر شهر دیگری کوه شنیده نشد ازین جهت می تواند بود که کشمیر گفته شده باشد متاع مردم این کوه نافه مشک و قوناس بخری و زعفران و سرب و مس است این کوه را مردم هندو سوا لک پرست می گویند بزبان هند ربع لک صد هزار پرست کوه می گویند یعنی ربعی صد هزار کوه که یکصد و بیست و پنج هزار کوه باشد درین کوهها برف هرگز بر طرف نمی شود از بعضی ولایات هندوستان مثل لاهور و سمرهند و اسمعیل درین کوه برف پاشیده شده می نماید همین کوه در کابل هندوش موسوم است این کوه از کابل بطرف مشرق رفته است چیزی بجنوب مایل بجنوب این کوه تمام هندوستانات است شمالی این کوه مردم نامعلوم که کسی می گویند ولایت تبت است ازین کوه دریا که برآمده از میان هندوستان گذشته رود در جانب شمال برهندشش دریا که سندهست و چناب و راوی و بیاج تلج باشد از همین کوه برآمده در نواحی ملتان همه بدیای سندی کجا شده سنده نامیده می شود بطرف غرب رفته از میان ولایت تبت گذشته بمان بمراد می شود غیر ازین شش دریا دیگر دریاها مثل جون و کنک و ریپ و کودی و سرد و کندک و دیگر بسیار دریاهاست که همه بدیای کنک همراه شده کنک نام برده می شود و بطرف شرق رفته از میان ولایت بنکاله گذشته در محیط می ریزد و منبع همه آبها همین سوا لک است و بعضی دریا های دیگر هست که از کوهستان هندوستان برمی آید مثل چنسل و بیاس و بن بوی و سون درین کوهستان برف اصلا نمی شود اینها هم بدیای کنک همراه می شوند در هندوستان هم کوههاست از ان جمله یک کوهی افتاده از شمال بطرف

جنوب رفته ابتدا ای این کوه در ولایت دهلی از جهانب ناعمارت سلطان فیروز شاه است که
 بر پارچه کوبک شکل اری واقع شده این که گذشت در نواحی دهلی پارچه پارچه خورد این جا انجاسا
 کوههای سنگداری پیدا شده است چون بولایت میوات میرسد این کوهها کلان ترمی شود از میوات
 گذشته بولایت بیانه می رود و کوهستان سیکری و باری و دول پور هم از همین کوهستان است اگر چه
 پیوسته نیست کوهستان کوالیار هم که کالیور می نویسند از شعبهای همین کوه است کوهستان رتنپور و جیپور
 و متد و چند پیری هم از رکهای همین کوه است در بعضی جاها هفت هشت کوه منقطع شده این کوهستان
 بیست پست و درست و سنگداری جنگل و از کوهستان است درین کوهستان برف اصلا نمی بارود
 در هند وستان منبع بعضی دریاها این کوهستان است اکثر ولایات هند وستان در میدان زمین های هموار
 واقع شده این قدر شهرها در این قدر ولایتها که در هند وستان است در هیچ جا آب روان نیست و آب
 روان او دریاهاست و بعضی جاها سیاه آبها هم هست و بعضی شهرها که قابلیت این باشد که جوی کنده
 آب بر آورده شود هم آب نیز آورده اند ازین چند جهت می تواند بود که باشد یکی آنکه پزراعت و باغات
 اصلا باب احتیاج نمی شود محصول خریف خود باران بشکال می شود این غریب است که محصول ربیع اگر
 باران نرسد هم می شود نالها درخت یک دو سال بچرخ یابد و آب بر آورده می دهند بعد از آن
 اصلا احتیاج باب دادن نمی شود به بعضی سبزیها آب می دهند در لاهور و دیپال پور و سهند و
 نواحی بچرخ آب می دهند و ریسمان و رازی را برابر قده چاه حلقه که دو اند در میان هر دو ریسمان چوبها بسته
 کوزه را بچوب بسته اند این ریسمانی را که بچوب و کوزه بان ریسمان بسته شده بر چرخ که بالای چاه است
 انداخته اند بر سر دیگر سر همین چرخ دیگر کرده اند در پهلوی آن چرخ یک چرخ دیگر کرده اند که تیر او
 راست ایستاده است چون کاو این چرخ را می گرداند برای او در پره های چرخ دویم بر آمد
 ان چرخ کوزه دار را می گرداند که آب میریزد نداد کند آشته اند از نادان هر طرف می خواهند آب
 می برند دیگر در آگره و بیانه و چند و دروان نواحی بدو آب می دهند این پر مشقت است و مرداری
 هم داده و درکن چاه چوب و شاخه مضبوط کرده در میان دو شاخه غلطک ترتیب کرده اند باز غامچی درازی و کولانی را بسته بر بالای
 غلطک می اندازند یک طرف این را غامچی را بکاد بسته بگش آب دلو را می ریخته باشد
 بر مرتبه کاو رفته دلو را بر آورده در محل برکشتن از غامچی از راه کاو که شاشه و سرکین کاو طوشت
 رسیده باز در چاه می افتد به بعضی نزارعتا اگر احتیاج شود زن و مرد بکوزه آب کشیده آب
 می دهند ولایتها و شهرهای هند وستان بسیاری صفاست تمام شهرها و تمام زمینهای او یک وضع است
 در باغات او و یوار نمی شود کشر جاها می او مید ان واقع شده در بعضی کیاها و دریاها و رودها بجهت
 بارانهای برشکال آب کنده شده که از هر جا عبور و مرور متعذر است اچنانا در بعضی چاهها پناه آب می باشد

این مقداره شهر و ولایت باب پناه یا اب حوض که از بارانهای برشکال جمع شده باشد معیشت
 می کنند در هند و ستان آباوان شدن و ویران شدن در همه ملک شهرها و در یک زمان می شود همین
 شهرهای کلان که سالها آنجا متوطن بوده اند که اگر کرختی باشند در یک روز و نیم روز اینچنان می گیرند
 که آثار علامت ایشان نمی نماید اگر با باوانی روی دهد جوی کندنی و بنده بستنی احتیاج نیست جمعی
 جمع بشند یک حوضی ساختند یا چاه کندند خانه ساختن دیوار بر خیزانیدن خود نیست از حسن
 بسیار و خت بی شمار فرساختند فی الحال دیده باشم در حیواناتی که مخصوص هند و ستان اند از خوش
 کلی فیل است هند و ستانیا ن باختی می گویند که در سرحد های ولایت کالی می شود از آن بلند تر برف
 تشق بر چند رفته شود فیل حسی پیشتر می شود از آن میان فیل گرفته می آرد از آنکه و ناکپوری حمل
 موضع را کارش همین فیل گرفتن است در دیوان فیل جواب می گویند فیل عظیم آنچه جانور نیست هر چه
 بگویند و هر چه بگویند بکنند بهای او در خورد کلانی است هر قدر که می شود می فروخته هر چند کلان تر بهایش
 بیشتر آن چنان روایت کردند که در بعضی جزایر که فیل می شود درین میانها خود زیاده تر هیچ چهارگزی فیل
 دیده نشد خوردن و آشامیدن فیل تمام بخورم او در بلاد و دندان کلانی دارد و پوارها و درختها
 بهین دندانها زور کرده می اندازد جنگ کردن و هر کارند که باشد بهین دندانها می کند عاج این
 دندانها را می گویند پیش اهل هند این دندانها خیلی قدر دارد فیل مثل حیوانات دیگر مو و پشم ندارد پیش
 مردم هند و ستان فیل را اعتبار بسیاری در لشکر هر صاحب فوجی که باشد البته چند فیل هم راه دارد
 فیل سین های خوب دارد از ابهای کلان و ابهای تند و تیز بسیاری برداشته اسان می کند
 دیگر ارابه را که چهار صد پانصد گس باشند و سه فیل با سان کشیده می برند اما شکمش بسیار کلان
 است دانه سه چهار شتر را یک فیل می خورد دیگر کرک است این هم جانور کلانی است ضخامت او
 سه کاومش باشد آن سخن که در آن ولایها مشهور است که کرک فیل را بر شاخ خود می برد غالباً غلط است
 یک شاخی دارد بالای بینی خود و رازی او از یکو جا بیشتر و دو دو جب خود دیده نشد از یک شاخ کلان او یک
 گشتی انجوره شد و یک طاس شد دیگر سه چهار گشتی هم شاید از آن مانده باشد پوست او بسیار سطر
 می شود بجان پر زور بفل شده خوب تیر کرده اگر زده شود خوب اگر در آید سه چهار انگشت می در آید سیکو
 که از بعضی جا های پوست او تیر بسیار می آمده از کنار هر دو شان او و از کنار هر دو شان او تهری افتاده از دور
 چیزی پوشیده طوری نماید از دیگر حیوانات با سپ پیشه مشابهت دارد چنانچه اسپ شکم کلانی ندارد این را
 شکم کلانی نیست چنانچه در اسپ بجای شالنگ یک پارچه استخوانی می باشد درین هم بجای شالنگ
 یک پارچه استخوانی است چنانچه در دست اسپ گوید و ک می باشد در دست این هم گوید و ک می باشد
 این از فیل دند و تراست آن مقداره مطیع و نقاد نمی شود و در شکل پرشاد و در هشت غلبه می شود و بزرگراه ولایت

میان دریای سمرقند و قوچان بسیار می شود و ریورنش ای هندوستان در جنگلهای پرشاد رو، شتو کرک
 می شود. رشاخهای زرد درین شکار کس بسیار می باشد. شاخ زده در یک شکار اسپ مقصود نام چسب را
 بشاخ خود برابر یک قد تیر انداخته ازین جهت کرک ملقب شد و دیگر کاومیش خلی کلان تراست شاخ او مثل
 این کاومیش بطرف عقب رفته اما نچسبیده این محکم مسرودورنده جانور است دیگر تپه کاو است بلندی او
 برابر اسپ باشد چینی با یک تراست ترا او کبود می شود ازین جهت غالباً بنده کاومی گفته اند
 و شاخ خوردی دارد و رکوی خود از یک وجب درازتر می شود و در بعضی قوتاش مشاهستی
 دارد توغ او مثل توغ کاو است رنگ ماده او مثل رنگ کوزن است دیگر کوته پای است کلان
 او برابر آهوی سفید باشد هر دو دست و هر دو ران او کوتاه است ازین جهت کوته می گویند شاخ
 او مثل شاخ کوزن شاخچه است اما خورد تراست هر سال این هم مثل کوزن شاخ می اندازد و
 دو پند زبون تراست ازین جهت از شکل نمی بر آید یک دیگر مثل مونه زحیران آهوی است پشت
 او سیاه و شکم او سفید از شاخ مونه شاخ این درازتر است و ترخ تراست هندوستانیان
 کله می گویند. اصل کالا هر ن بوده یعنی آهوی سیاه تخفیف کرده کله گفته اند ماده او سفید است
 همین کله آهوی می گیرند و شاخ این حلقه دامی را منطبق می سازند و در پای او از کوی کلان تر سنگ
 او زنده و بدان می بندند بعد از جدا شدن رفتن راه بسیار مانع شود بعد از آن کله صحیحی را
 دیده به مقابل او سدی دهند این آهوی بسیار بجنک حریص است فی الحال بجنک می آید بشاخ جنک
 کرده و دیگر را ندیده در پیش و پس در رفتن و آمدن آن شاخ آهوی در میسکه در شاخ آهوی خانگی مضبوط
 کرده شده می در آید و بند می شود آهوی صحیحی اگر سبب گزینش کند آهوی را نمی گزیند غالباً سبکی در پایش
 بسته اند انهم مانع می شده باشد باین طور آهوی بسیار می گزیند بعد از گزینش رام می کنند و دیگر جهت گرفتن
 آهوی در دام کنند این آهوی رام را در خانه بجنک می اندازند و خوب جنک می کنند و دیگر دامنه های
 کوه هندوستان یک آهوی خوردتری می شود کلانی او برابر یک ساله بوقلی بوده باشد کوشت او بسیار
 نرم و لذیذ است یک در کاوسی است کاو رک خوردی می شود برابر توچقار و لایت کلان بوده باشد
 دیگر میمون است هندوستانی بند می گویند این هم نوع دارد یک نوعش است که در آن ولایتها
 می برند لویان بازی اموزند و کوهستان دره تور و در کوه سفید و دامنه های نواحی خیمبر و از آن پایان تر
 در هندوستانات می شود از این جاها بلند نمی شود و روی او سفید دم او خنثی دراز نمی شود
 یک نوع دیگر میمون می شود. بجز در سوادان نواحی دیده نشد از میمونهای که در آن ولایت می برند خیلی کلان
 است دم او بسیار دراز می شود و روی او سفید است روی او سیاه محض است این نوع میمون
 انگور می گویند و کوههای هندوستان در جنگل های او پیدا می شود و یک نوع دیگر می شود روی و روی

و جمیع اعضای او سیاه می شود و این نوع میمون را از بعضی جزایر دریا بازمی آورند یک نوع دیگر
 از جزایر می آورند رنگ بز روی و کبودی می شوند مثل پوستین می باشد و سر او پهن می شود
 و چشمه اش از دیگر میمون های کلان بسیار کلان تر می باشد بسیار کینه دهنده بود از عجایب
 آن بود که دایم ذکر او در غوغا بود و هرگز سست نمی شود یک دیگر نول است از کیس خوردی خورد
 تر باشد بر درخت می بر آید بعضی موش خرما هم می گویند این را مبارک می گویند یکموش دیگری
 است که کلاه می گویند این همیشه بالای درختهای باشد بالای درختان پایان و بالا عجب چیست و
 چسبان می رود و از طوری طوری طاوس است پر رنگ و زیب جانور است اندام او در خور رنگ و
 زیب ادنی و در چشم برابر کلنگی بود و باشد اما برابر کلنگ بلند نیست و سر ترا و در سر ماده بیست و
 پری باشد و سه انگشت بلندی از آن پر باشد در ماده اوزیب و رنگی نیست سر ترا و سوسنی
 در خشنده است گردن او خوش رنگ کبود است از گردن پایان تر پشت او زرد بود و کبود و نقش نکیرا
 منقش واقع شده کلهای پشت او خورد و کلهاست از پشت پایان تر همین رنگ منقش کلهای
 کلان تا کنون در بعضی طاوس های قد آدم می شود و زیر این پرهای کله از منقش دم دیگر کوتاه تر مثل دم
 دیگر جانوران هم دارد این دم رسمی و پرهای بازوی او سنج است در بجز روسواد و از آن پایان تر
 می شود از آن بلند تر و کمر و لمغانات و در هیچ جای دیگر نمی شود و در پیدن از قرعادل هم عاجز تر است
 زیاده بر یک و مرتبه نمی تواند پدید از جهت پیدن زبون در کوهستان می شود هرگاه تا یک قد آدم ازین
 جمل بان جنگل رفته باشد از شغال چون متضرر نمی شه باشد و ستانی سوری گویند و در مذنب آمام
 ابو خنیف کوفی حلال است گوشت او و خالی از مزه نیست بگوشت در ج می ماند اما مثل گوشت شتر
 بگرایست طبع خورده می شود دیگر طوطی است در بهار و در وقت پختن توت به نیکتار و لمغانات می آید
 در وقتهای دیگر نیشو طوطی خید طور میشود یک نوع است که در آن ولایت امی پزند و سنجکوی می کنند
 یک نوع دیگر ازین طوطی خورد می شود این را هم سنجکونی می گویند این جنس را جنگل می گویند این جنس
 در بجز روسواد و آن نواحی بسیار می شود در آن مرتبه پنج شش هزار یک خیل میبرد در میان این طوطی و
 آن طوطی تفاوت در چشمه است و رنگهای ایشان یک طور است یک نوع دیگر طوطی می شود
 ازین طوطی جنگل سبز خورد و تر کسرش بالای سر خیالای بالهای او هم سنج می شود و سر او تا دو انگشت
 جاسنید می شود از همین جنس شده بعضی را دم هم سنج می شود از همین جنس سخن کوی نمی باشد
 این را طوطی کشمیری گویند یک نوع دیگر طوطی می شود مثل طوطی جنگل چینی خورد و در منقار او سنج سخن را
 خوب می آموزد خیال می کردم که طوطی و شاک هر چه بیاموزند میگوید و پس بسر خود معنی تخیل کرده بلفظ
 نمی تواند کرد و در این ایام ابو القاسم جلایر که از طازمان نزدیک من است عجب چیزی روایت کرد از همسین

جنس طوطی را قفس او پوشیده بودند طوطی گفته است که روی مراد کن دم گیر شدم یک نوبت دیگر
 رفتیم که کناری او را برداشته بودند بجهت گرفتن نشسته بودند و مردم راه کندی می رفتند
 طوطی گفته که مردم رفتند ایشان نمی روند العمد علی الراوی با وجود این تا کسی بکوش نشود با و نمی تواند
 یک نوع دیگر طوطی می شود خوش رنگ سرخ رنگهای دیگر هم دارد چون شخص در خاطر نماند بود از این جهت مشهور
 نوشته نشد بسیار خوش شکل طوطی است سخن کوی هم می کرده اند و عیش اینست شکسته جینی را که
 بر طبق مس باشند مثل آن بسیار خوش آوازی دارد دیگر شارک است این در لغات بسیار
 از آن پایان ترورهندوستان بسیاری شو این هم چند طوطی شود سرش سیاه بالهای او سفید چته او
 از حل یک چری کلان ترود بر سخن می آموزند یک نوع دیگر است بنده اوی می گویند از بنکاله می آرند سیاه
 رنگ است چته او شاک خیل خود تراست منقار و پای او زرد است در دو گوش او دو پوست
 رو است او تران شده مانده این بدنامی دارد او را مینه می گویند از بنکاله می آرند سخن کوی می کند
 خوب می گوید و فصیح می گوید یک نوع دیگر شارک می شود از شارکی که پیشتر مذکور شده بود چیزی می باریک
 چشم او سرخ می شود این جنس سخن کوی نمی شود و آن را شارک می گویند درین ایام که دریای کنک را
 پل پسته مخالفان را گزینانیم و لکنه و او دو ان نواحی یک نوع شارک دیده شد که سینه او سفید سر او
 بلق پشت او سیاه به گزیده نشده بود این جنس غالباً سخن نمی آموزد دیگر نومه است این مرغ را بوقلمون
 هم می گویند از سر تا دم پنج ششش رنگ مختلف مثل کردن کبوتر براق است کلانی او برابر کبک درسی باشد
 غالباً کبک درسی هندوستان است چنانچه لنگوری برتلهای کوه می گوید این هم برتلهای کوه می گوید از ولایات
 کابل در کوهستان بخار و از آن پایان ترور کوهستان همه جامی شود و از آنجا بلند تر نمی شود و عجیب چیزی رواست
 گویند که چون زمستان شود در او سینه کوه با فرو می آید اگر برانند که از بالای باغ انکو بکنند و دیگر اصلا نمی تواند پرید
 می گیرند ما کول اللحم است بسیار لذیذ کوشتی دارد یک دیگر در اجست این مخصوص هندوستان نیست در
 ولایت های گرم سیر همه جامی شود اما ان چون بعضی جنس او عیند از هندوستان در جای دیگری شود
 این را باین تقریب ذکر کردم چته او در اوج برابر فلک یعنی کباب بوده باشد برنگ پر پشت او مثل
 رنگ ماده مرغ بشتی است کلو و سینه او سیاه است و سفید سفید خالها دارد در دو طرف هر دو چشم او خط
 سدرخی افتاده طوری سفیدی کند شوره ارم شکرک از او از او مسموع می شود شر را مثل قیت می گوید امام
 شارک در سوت فلقط می شود در اجهای استر با دات هی تونی لا گفته فریادی کرد در اج عربستان و ان نواحی
 با شکر دم انتم گفته آوازی کرده رنگ ماه او مثل رنگ جوانه ترغادل می شود از بخار و پایان ترمی شود
 دیگر یک از جنس در اج مرغی می باشد کجبل می گویند چته او برابر در اج بوده باشد او از با و از کبک بسیاری نماید
 اما از این بسیار است در میان رنگ نر ماده او تفاوت کم است در ولایت پر شاد و هشتاد

اعضای او سیاه است بولایت همی رود از بکلک خیری خورد تر است این لک لک را هند و سهند
یک و بیگ می گویند لک لک دیگر است که رنگ و وضع آن لک لک است که بان ولایت همی رود
و غایتش متقار این سیاه و سفید است و از آن لک لک خیلی خورد تر است یک مرغ دیگر است که
به بویها رو لک لک هر دو مشابهتی دارد از بویها متقار او کلان تر و دراز تر است جبهه او از لک لک
خورد تر است یک دیگر برک کلان است کلانی او برابر سار بوده باشد پشت او پر بال او از
بلندی دارد یک دیگر برک کلان سفید است سر و بال او سیاه با ولایت همی رود و از برک
هند و سهند خورد تر است یک مرغانی دیگر است غریبای می گویند از سونه پوچین کلان تر است نرو
ماوه او یک رنگ است در پشت او یک می شود گاوی به لغات همی رود از برک خیلی بلند تر است و
از برک هند و سهند خیلی خورد تر است بالای بینی او بلندی دارد سینه او سفید است و پشت او سیاه
است گوشش بامزه است یک دیگر مرغ است کلانی او برابر لور کوٹ بوده باشد سیاه رنگ است
یک سار دیگر می شود پشت و دم او سنج دیگر از قرغه هند و سهند است از آن قرغه ان ولایت خیری باز
تر است و خورد تر در گردن خود جزوی سفید دارد یک جانور دیگر است براج به نکه مشابهتی دارد و در لغات
مرغ جنگل می گویند سر و سینه اش سیاه بال او دم او سنج در نهایت سرخی از عاج بودن در پریدن از جنگل
نی بر آید از زمین جهت مرغ جنگل می گویند یک دیگر شیره کلانی می باشد چمکاو می گویند یک دیگر شیره کلانی او
برابر پایالانغ بوده باشد سر او بزرگ است در دخی که خیال بودن می کند یک شاخی را گرفته
سرنگون شده می آیند و غایتی دارد یک دیگر نکه هند و سهند است پینامی گویند از نکه جزوی خورد تر باشد
نکه ابلق سیاه و سفید است و مینا ابلق سیاه است یک جانور رگ دیگر است کلانی او برابر سار
و لایح مموله بوده باشد سرخ خوش رنگ است در بال های خود آنک سیاهی دارد دیگر مکر که چه است به
ماله غاج فرا شترک شبیه است از قاله غاج خیلی کلان تر است یک رنگ سیاه است یک دیگر کویل
است درازی او برابر زانغ بوده باشد از زانغ خیلی باریک تر است طوری می خوانند بلبل هند و سهند این
بوده است و پیش مردم هند و سهند بر ابر بلبل هست دارد و با غاتی که درخت بسیار داشته باشد می باشد
یک جانور دیگر است شبیه به شترک می گویند کلانی او برابر شترک باشد مثل طوطی سبز رنگ است
از حیوانات آبی یکی شیرابی است در سیاه اب نامی شود و کبکیش مشابهتی دارد می گویند که آدم را بلکه کاو میش
را هم گرفته است یک دیگر بسیار است این هم کبکیش وضع است و تمام دریای هند و سهند می باشد
گرفته آورده بودند و رازی او چهار پنچ کز بوده باشد ازین کلان تر هم می شده است متقار او از نیم کز دراز تر بود
در قول بالا قول پایان باریک باریک قطار قطار و ندها داشته در کنار آب با بر آمده می خوابد یک دیگر
نوک ابی است این هم در تمام دریای هند و سهند می شود گرفته آورده و درازی او چهار پنچ کز بوده باشد

ازین کلان تر هم می شده است منقار او نیم کز از آب یک بار می آید و سر او نمود و باز در آب فرو می رود
 و دم او نمایان می ماند قول این هم مثل قول بسیار دراز است و همان طور قطار دندان دارد و دیگر تنه او مثل
 ماهی است و در وقت بازی کردن در میان آب مشک طوری نماید خوگمای آبی که در میان دریای سر و دریا
 در وقت بازی کردن در دست از آب می آید این هم مثل ماهی از آب هرگز بیرون نمی آید یک دیگر
 کربال این کلان می شده است و در دریای سر و دراز مردم لشکر خیلی کس دیدند این آدم را گرفته است و در
 ایامی که در کنار سر و بودیم یک دو آدم را گرفته برده بود در میان غازی پور و بنارس از مردم او دو سه چهار
 گرفته در همین نواحی من هم کربال را از سر و دیدم اما خوب مشخص دیدنش دیگر کله ماهی است و برابر و کوچکتر
 او استخوان بر آمده در از تی سر انگشت بوده باشد در وقت گرفتن این استخوان را حسب بانه غریب
 طور آوازی می آید غالباً از جهت همان او از کله می گفته اند گوشت مابیان هندوستان لذیذ می شود و خارش
 کم می شود بچست ماهی است یک مرتبه در یک آب از دو طرف و امر انداخته آمده از هر طرف دم از آب
 یک کز بیشتر بلند بود بسیار از آن ماهیها از دم یک کز بلند تر بسته بسته گذشتند و بعضی ابهای هندوستان
 ماهی های خورده است اگر او از درشتی یا شتر قه پامی شود یک بار از آب یک کز نیم کز بلند جسته می بر آید و دیگر خوگمای
 می شود اما این خوگمای در روی آب هفت هشت کز می روند بناماتی که مخصوص هندوستان است یکی انبه است
 اکثر مردم هندوستان بی رانی حرکت تلفظ میکنند چون بدینگونه میشود بعضی لغزک گفته اند چنانچه خواب و خسر و گفته شود لغزک لغزکن
 بوستان لغزترین میوه هندوستان خوشبو میشود بسیار خوشبو میشود اما خوش کم میشود اکثر خام میکنند و در خانه پخته میشود و غوره او فاسق است
 می شود و برای غوره او هم خوب می شود فی الواقع میوه خوب هندوستان هم نیست درختش بسیار بالیده می شود
 بعضی از مردم انبه را تغذیه آن چنان کرده اند که غنیر از خربوزه بر جمیع میوه ها ترجیح دارد و برابر تغذیه کردن مردم
 نیست بشفتا لوی کاروی مشابهتی دارد و در وقت برشکالی می پیرونه نوعی شود یکی زیر کرده پوله ساخته
 یک جامی او را سوراخ ساخته و زیر کرده آب او را می خورد یک دیگر مثل شفتا لوی کاروی بوست او را
 پاک کرده می خورد برک او بر برک شفتا لواندکی می ماند تنه او بد نما و بد اندام است در بنکاله و کجرات خوب می شود
 و دیگر کیله است عرب موسمی گویند درختش خیلی بلند نمی شود بلکه درخت هم گفته نمی شود در میان گیاه و درخت یکس چیز می
 است برک او بر برک امان قرامشابه است اما درازی برک کیله و کز می شود پهنای او بیک کز نزدیک می شود
 در میان او مثل دل یک شاخی برمی آید غنچه او درین شاخ می شود این غنچه فلان بوضع دل کوفته است هر برکی که
 ازین غنچه و امی شود ازینچ این برک قطار کشش هفت کلی می شود این کلهما قطار کیله می شود همین شاخی که صورت
 دل دارد همین پریشان می شود و برکهای آن غنچه کلان و اشده قطار کلهمای کیله ظاهری می شود کیله و ولطانت
 در روی آن کله پوست او اسان کنده می شود و پیکه آنکه هیچ چیزی و دانه او را نمی باشد از باد بخان یک چیز می
 در از تر و بار یک تری شود و خیس شیرین می شود و کیلهای بنکاله بسیار شیرین می شود و خیلی خوشش نما و خنک

و اردو پن پهن برکهای سبز خوش رنگ خیلی خوب می نامند پیکری املی است خرمای هندی بان نام می گویند
 برکسار نیزه دارد برک یویانی اچله می ماند اما برک این از برک بو یار نیزه تر است خیلی خوشنما و خوشی
 است سایه اش بسیار می شود و خوشش خیلی بالیده می شود عمارت های مردم هندوستان اکثر از چوب و خشک
 میوه است از گل میوه عوق می کشند گل او را مثل مویز خشک کرده می خورد و عوق هم می کشند بکشتنش اچله
 مشابهتی دارد بفره کی هم دارد بوی گل او هم بد نیست میتوان خورد این هم صحرا می شود و دیگر کرنی است
 و رخت این اگر چه بالیده نمی شود خورد هم نمی شود میوه او زود رنگ است از سبزی باریک تر فرزه او
 فی اچله بانگوری ماند در احشاش اندکی بدطعمی دارد بد نیست خورده می شود پوست دانه او تنگ است
 و دیگر جامن است برک او برک تال فی اچله می ماند کرد تره سبز تر است و خوشش خالی از خوشنما نیست
 بانگور سیاه می ماند ترش تر که مزه در خیلی خوب نیست دیگرک پنچ پهلو است گلانی او برابر غنیا لوبوده باشد
 و رازی او چهار انگشت باشد زرد پخته می شود اینهم دانه ندارد خام اگر بکند بسیار است
 ترشی اومی خوش می شود بد نیست خانی از لطافت نیست دیگرکت هل است این غریب بدیهات و بد
 مزه میوه است یعنی شکله کوسفت نیست مثل کید پودون او را پیون کرده باشند مزه او شیرین و رند
 او مثل فندق و انامی باشد بجز ما فی اچله شباهتی دارد انامی این کرد است و رازی می شود این دانه
 او از خرمه نرم تر کوشتی دارد و این را می خورد خیلی چسبند است از جهت چسبندگی او بعضی بدستها و دهن
 روغن مالیده می خورده اند هم در شاخ درخت می شود هم در تنه درخت می شود هم در بیج درخت می شود
 گویا از درخت کپار او بیخته او بیخته مانده اند دیگر بدل گلانی او برابر سیب بوده باشد بویش بد نیست غریب
 و سست بی مزه چیرزی است یک دیگر است و فارسی او را کناری گفته اند این انواع می شود
 از الوچه چیرزی گلان تر است یک نوع دیگر می شود به اندام انکو حسینی اکثر آن بسیار خوب می شود در بانه
 نیز یک بیرویدم خیلی خوب بود درخت این در ثور و جوزا برک انداخته و بسطرا ن برسد که عین رشکال
 است برک بر آورده تر و تازه می شود میوه او در لودجوت می پرد و دیگر گونه است بصورت جگه ولایت ما
 بوته بوته می شود جگه در کوه های شود این دروشت های شود فرزه کشش ببری خوان می ماند این از مرغیان شیرین
 تر است و لم آب تر و دیگر نیاله است از الوچه گلان تر است یعنی سبب سرخ شبیه است مزه ترشی و این
 خوب است و خوش از درخت انار بلند تر است برک او برک با دام ماند اندکی از برک با دام بلند تر است
 دیگر گل است میوه او از تنه درخت می بر آید با چسب می ماند گل غریب بی مزه است دیگر امله است
 این هم پنچ پهلو است یعنی غوره می ماند درخت و بی مزه چیز بسیارش بد نیست خیلی پرفا نه میوه است
 و رخت او بیات خوبی دارد بسیار نیزه برک است و دیگر خروچی است و رخت او کوسی می بود
 مغزش بد نیست در میان مغز چهار مغز و مغز بادام یک چیزی است بد نیست خورده تر است مغز

چسب و بخی کرده است دیگر درخت خرما در لغات هم هست شاخهای درخت او در کله درخت و ریجا
 شود بر کله او از بیخ شاخ تا سر شاخ در هر دو طرف او شود تنه او ناهموار است و بد رنگ میوه او
 مثل خوشه انگور است اما خوشه انگور خیلی کلان تر است می گویند که در نباتات و چسب درخت خرما
 بجز نباتات می ماند یکی آن است که چنانچه سر حیوانی که بریده شود حیات او منقطع می شود درخت خرما هم
 که سرش بریده شود درخت آن خشک می شود یک دیگر آنست که چنانچه از حیوانات بی زنجیر حاصل
 نمی شود درخت خرما هم از فرمای ز شاخ آورده اگر رسانند بر می و به حقیقت این سخن معلوم نیست سر خرما
 که در کور شد عسارت از آن تراوست بر خرما این چنین می شود که جای بر آمدن شاخ و برگ او مثل
 پنجه سفید می شود از این چسب سفید مثل پنجه شاخ بر می آید چون این شاخ و برگ پریشان ترمی شود این
 چیز سفیدی را نیز خرما می گویند طور است بد نیست این مغز را مغز شباهتی هست همین جای
 که پیرو را بخامی باشد زخم می کنند در آن زخم برگ خرما این چنان می بانند که از آن زخم پدانی که
 بر آید از بالای این برگ خرما جاری می شود برگ را در دهن گوزه گذاشته گوزه را به درخت بسته اند از آن
 زخم بر آبی که حاصل می شود و در آن گوزه جمع می شود اگر فی الحال خورده شود شیرین طوری است بعد
 از سه چهار روز اگر خورده شود فی الحقیقت در آرد می گویند یک نوبت در وقتیکه بسیر بازی رفته بودم
 بسیر نمودن مواضعی که در کنار دریا می چسب است رفتم در راه در یک دره انباشی که بهمین نوع آب
 خرما می گیرند و خورند ازین آب خیلی خورده نشدند حقیقتش معلوم نشد غالباً بسیاری باید خورده اند که
 کیفیتش معلوم شود دیگر نارگیل است عرب معرب کرده نارگیل می گویند هندوستان نارگیل می گویند
 غالباً غلط عام هست بر نارگیل جو زمین نیست که قاشقهای سیاه از آن می کنند کلان تر او را کاسه عجم
 هم می کنند درخت او بعینه درخت جوز است غایب شاخ نارگیل بر برگ تراست و رنگ برگ
 او هم روشن تر است چنانچه بالای چهار مغز پوست سبزی است بالای این هم پوست سبزی است اما
 پوست نارگیل ریشه ریشه می شود طناب تمام جهازات و کشتیها را هم ریسمان پوست همین نارگیل می بخورند
 اند چون پوست نارگیل را پاک کرده در یک طرف او مثلث سه جای سوراخ ظاهری شود و تا سخت یکی
 است باندک اشارتی سوراخ می شود پیش از مغز بستن اندرون نارگیل تمام آب می شود این
 سوراخ را سوراخ کرده آن آب را میخورند مزه اش بویست گویا که پیچ خارا آب کرده اند یک دیگر
 تا راست شاخهای نار هم در سرد می شود تا هم مثل خرما گوزه بسته آب او را گرفته می خورند این آب
 تازی می گویند کیفیت این از کیفیت خرما ترمی شده در شاخهای نار با یک کوزیک و نیم کوزیک بر کله
 برکی نمی شود بعد از آن سی چهل برگ و بر شاخ از یک جا نتیجه زده می بر آید در آبی این بر کله بیک کوزیک
 می شود خطهای هندی را بطریق وقت درین بر کله بسیاری نویسنده مردم هندوستان در سوراخها

کشاده گوش های خود اگر حلقه نباشد از برگ مار ساخته می اندازند از برگ کماهی همین تار بچسبند اندام
 و رنگش های خوب پیسنی ساخته در بازارهای فروشند تمند او از تندرخت خرمخوب تر و به اندام تر است
 دیگر نارنج و مشابیه نارنج میوه است نارنج در لغات خورد و تر و ناف داری شود بسیار لطیف و نازک
 و سیرابی می شود به نارنج نواحی خراسان نسبتی ندارد از نازکی اوست که در لغات بکابل که سیزده
 چهارده فرسنگ است تا او در بعضی نارنج خراب می شود نارنج استر اباد را بسم قند که دو صده
 و هفتاد و دو صده است و فرسنگ است می برند از بسیاری پوست و کم ابی نارنج ان قدر خراب نمی شود
 کلانی نارنج های بجز برابر می شود آبش بسیار است و از نارنج های دیگر آب این ترش تر است
 خواجه کلان گفت که در بجز همین جنس نارنج را از یک درخت گرفته شمرده هفت هزار نارنج برآمد در خاطر
 من و ایم می گذشت که لفظ نارنج معرب مانند است همان طور بوده مردم بجز و سواد نارنج ابارنگ می گویند
 دیگر لیمون است بسیاری شود و کلانی او برابر تخم مرغی باشد به اندام تخم مرغی است ریشه او را اگر
 مسوم جو شانه بخورد مضرت سم را وضع می کرده یک دیگر مشابیه نارنج ترنج است مردم بجز سواد بالنگ
 می گویند ازین جهت مریمی بالنگ می گویند هندوستانی ترنج برال جور می گویند ترنج و نوعی شویکی
 شیرین و میزده و ول اشور شیرین خود بجز رو نیاید مگر پوست او بجا راید ترنج لغات همین طور
 شیرین دل شور است دیگر ترنج های هندوستان ترش می شود شربت او بسیار خوش مزه
 و خوش طعم می شود کلانی ترنج برابر بوزه خوردی باشد پوست او ناهموار پوست و بلند است کند او
 باریک و طول داری شود رنگ ترنج از رنگ نارنج زردی شود و رخت او تندی دارنی شود و خور تر میشو
 و بوته او بوته می برگ او از برگ کلان ترشی دیگر از سیوه مشابیه نارنج سنگناره ایست
 رنگ او و وضع او مثل ترنج است غایتش پوست این هموار است و ناهمواری ندارد از
 ترنج جزوی خورد تر است و رخت او کلان می باشد برابر درخت زرد الو می شود برگ او برگ نارنج می ماند
 خوب ترشی دارد شیرینش خوب لذت دارد و خوش طعم می شو این مثل لیمون مقوی معده است
 مثل نارنج مضع نیست دیگر از میوه های مشابیه نارنج لیموی کلان است که در هندوستان
 کل کل می گویند اندام او به تخم قازمی ماند اما مثل تخم دو طرف او باریک تر نیست پوست
 این هم مثل پوست شکله هموار است غریب سیرابی می شود و دیگر چینی است که مشابیه
 نارنج است اندام او مثل نارنج است اما رنگ این رنگ زرد تر است نارنجی نیست بوسی او
 بوسی نارنج مشابیه دارد این هم خوب ترشی دارد و دیگر مشابیه نارنج شد اقل است به اندام
 او و است رنگ او مثل رنگ بی است شیرین می شود و اما مثل نارنج شیرین دل شویکی
 دیگر مشابیه نارنج او پیل است و دیگر مشابیه نارنج کرده است کلانی این برابر کل کل لیمو بوده باشد

این نیم ترش است و یکر شا به نارنج اهل بید است درین سال احوال در نظر آور آمدن چنان
 گفتن که سوزن را اگر در میان این بنید ازند آب می شود از ترشی بسیار او شاید باشد یا از خاصیت
 او باشد ترشی او برابر ترشی نارنج و لیمون بوده باشد و بهترین انواع کله است در حاجی پور و تنگ
 میشته آن شهرین و مایل ترشی است و بغایت خوشکوار است در ولایت پرباله و وان
 کلی هم نیل همین کله می باشد اما بان لطافت نه دیگر تارنگیست که در بعضی مواضع مثل حاجی پور
 بسیار خوب می شود و ترشی است مایل بشیرینی بلکه ترشی و شیرینی آن هر دو در یک هم است و
 بحد اعتدال دیگر در هندوستان تور کله می شود یکی جاسون است بعضی هندوستانیان کرپل می گویند
 گیاه نیست بوته او ساق دارد است از کل سرخ بوته او کلان تر است رنگ او از کل انار سیه تر است
 کلانی او برابر کل سرخ بوده باشد اما کل سرخ بعد از غنچه شدن یک مرتبه و امی شود این جاسون
 یکی که باشد از میان همان کلی که اول و اشده بود مثل دل یک چیز می باشد باز بر کهای کل پیدا
 می شود این هر دو اگر چه یک کل است اما در میان او مثل دل چیز می از همان بر کهای بر آمده کل دیگر
 شدن خالی از غزاتی نیست بر بالای درخت بسیار خوش رنگ و خوش نامی نماید بسیار نمی است
 در یک روز پرم و ده شده می ریزد در چهار ماه بر شکل بسیار خوب و بسیار می شکند غالباً بر اکثر
 سال می شکند اما این بسیار می ندارد و یکر کثیر است سفید هم می شود سرخ هم مثل شفتا و بیخ برگ
 می شود کثیر سبج بکل شفتا و شباهتی دارد اما کل کثیر چهارده پانزده کل در یک جامی شکند از و مثل
 یک کل کلانی می نماید بوته این از بوته کلین کلان تر است کثیر سرخ رنگ بوته می دارد خوش آینه است
 این هم در سه چهار ماه بر شکل متصل می شکند این هم در کثیر سال یافته می شود و یکر کیوره است بسیار بوی
 لطیفی دارد و ب کادی میگویند عیب مشک این است که اندک خشکی دارد این را مشک تری توان گفت بسیار لطیف
 بوی دارد اگر چه خودش غیب هیاتی دارد و رازی کل ایک نیم و جب می تواند بود که باشد بطریق برگ
 و برگهای دراز دارد این کل خار هم دارد مثل غنچه که جمع شده باشد و برگهای بیرونی او سبز نار دارد تراست
 و برگهای درونی او نرم تر و سفید می شود و از میان برگهای درونی او مثل میان کهای و اکل این و
 اکل معلوم نیست که چیست چون فارسی او معلوم بنویسین طوری نوشته چیزی می شود و بوی خوش از
 می آید بوته فی که نوبه آمده هنوز تنه پیدا نکرده باشد می ماند اما برگهای این پن تراست و خار دارد تنه او
 بسیار بی اندام ریشهای او نموده استاده است دیگر کنبلی هم می باشد مشاب کبوتره اما کوچک تر و
 نمکش زرد تر بویش طایم نزدیک کله می که در ولایت می باشد کل سرخ و زرخ و غیر آنها همه در هند بسیار
 دیگر با سمن سفیدی هم می شود این را چنسیله می گویند از یا سمن بای ولایت ماکلان تراست و بو تر
 تند تر یکر کل چنیا است و درخت این کل بغایت بالیده و خوش اندام می باشد و بوی این کل این است

خوب است کویا بر کیفیت از بلوی بنفشه و زرکس زرد رنگ می باشد اما مینات آن مشابیه سوسن است
 اما کوچک تر و دیگر در آن ولایت با چهار فصل می شود در هندوستان سه فصل می شود چهار ماه تابستان
 و چهار ماه برشکال چهار ماه زمستان ابتدای ماهها و از استقلال ماهها بلالی است و هر سه سال یک
 ماه بر ماههای برشکال می افزایند باز در سه سال یک ماه بر ماهها زمستان زیاده می کشد تا در سه سال
 یک ماه بر ماههای تابستان می افزایند کبیسه این هائیمست چپه میساک چیست اسائر تابستان موافق
 سوت و حمل و ثور و جوزا ساون بهادون کوآرکاتک برشکال موافق سرطان و آسد و سنبله و میرا
 اکهن و پوس و ماه بهان زمستان موافق عقرب و قوس و جدی و دلو است مردم هندوستان که فصول
 را در چهارگان ماه تعیین کرده اند در هر فصلی دوگان ماه را روزگار و روز برشکال و روز زمستان گرفته اند
 از ماههای تابستان دو ماه آخرین را که هست است و ساده روزگار این دو ماه را می گویند و از ماههای
 برشکال دو ماه اولین را که ساون بهادون است روز باران این دو ماه را خیال کرده اند از ماههای
 زمستان دو ماه میساک که پوس و ماه است روز زمستان این دو ماه است باین اعتبار فصل اینها شش
 می شود روزها را هم نام نهاده اند پنجم شنبه اتوار یک شنبه سه بار و شنبه منگل سه شنبه بد و ارجهار شنبه
 بر پنجمه و ارجهار پنجمه سکر و ارجهار دین چنانچه با اصطلاح ولایت های ماش و روز میست و چهار قسمت
 کرده اند هر کدام را یک ساعت گفته اند هر ساعت را شصت قسمت کرده اند هر کدام را یک دقیقه
 گفته اند که شب در روز یک هزار و چهار صد و چهل دقیقه باشد مقدار تقریباً برابر شش مرتبه فاتحه را با
 اسم الله خواندن است که یک شبانه روز همیشه هزار و شش صد و چهل نوبت فاتحه را با اسم الله
 خواندن باشد مردم هندوستانه روز شصت قسمت کرده اند هر کدام را یک گنهی گفته اند دیگر شب
 را چهار قسمت و روز را چهار قسمت کرده اند هر کدام را یک گنهی گفته اند که فارسی او پاس باشد در آن ولایت پاس
 و پاسبان شنیده می شد باین خصصیت معلوم بود بجهت همین مصلحت و جمیع شهرهای معتبر هندوستان
 جمعی مقرر و معین اند که کریالی می گویند از برج یک چیز پنی ریخته اند کلانی او برابر طبق باشد و پری او دو
 انگشت بوده باشد این برج را که یال می گویند این کریال و در جای بلند می اوینان می کنند دیگر
 طاسی دارند مثل جام ساعت تا او شصت است در هر گری پری شود که ایان نبوست این طاس را
 و آب کرده منتظر اند مثلا از وقت روز شدن که طاس را مانده اند طاس یکی که پر شد به بیخ کوبی که دارند
 کریال را یکی می زنند و دست و ده می زنند تا تمام شدن پیر که تمام شد علامتش اینست که بیخ کوب را
 کریال زده رود و بسیار می نوازند اگر سه اول روز است بعد از زود زود نواختن اندک و در شبی کرده
 یک نوبت می نوازند اگر هر دو م باشد بعد از زود زود نواختن دو می نوازند در سیومی و چهار می چهار
 چهار پیر روز که تمام شد از پیر شب سر کرده بهین دست و چهار پیر شب با تمام می رسانند پیش ازین

گزلیان در شبانه روز در همان زمان تمام شدن پھر علامت پھر رومی نواختند شب هارومی که از خواب
 بیدار می شدند اواز نواختن سه کرمی یا چهار کرمی که می آمد معلوم نمی شد که پھر دویم است یا پھر سوم
 است من فرمودم که شب را کرمی های روز را پھر و از بعد از نواختن آن کرمی علامت پھر را
 بنوازند مثلاً بعد از نواختن سه کرمی از پھر اول درنگ کرده علامت پھر را یک و یک کرم بنوازند یعنی معلوم
 شود که این سه کرمی از پھر اول است بعد از نواختن چهار کرمی از پھر سوم شب درنگ کرده علامت پھر را
 سه بنوازند یعنی معلوم شود که این چهار کرمی از پھر سوم است شب درنگ کرده علامت پھر را سه بنوازند
 یعنی معلوم شود که این چهار کرمی از پھر سوم است خیلی خوب شد شب هر وقت که بیدار می شود کسی
 اواز کربال که آمد شخص می شود که از کدام پھر چند کرمی شده و یک کرمی را شصت کرده اند هر یک حصه را پهل
 گفته اند که یک شبانه روز را سه هزار شصت صد پهل بوده باشد و یک مقدار پهل را برابر یک چشم پوشیده
 و اگر درون گفته اند که شبانه روزی برابر دو صد شانزده هزار مرتبه چشم پوشیده و اگر درون بوده باشد
 و یک پهل را بجز به کرده شد تقریباً برابر هشت مرتبه قتل مولی الله را با بسم الله خواندن باشد که شبانه روز
 برابر نشت و هشت هزار و پانصد مرتبه قتل مولی الله را با بسم الله خواندن بوده باشد و یک مردم بمانند
 و زینهارا طوری تعیین کرده اند هشت رتی یک ماشه چهار ماشه یک نایک کسی و دورتی بوده باشد
 پنج ماشه یک مثقال که چهل رتی بوده باشد شصت چهار توله یک سیر این خود مقرر است که در هر جا
 چهل سیر یک من می شود و دوازده من یک صد مانی را اینا سه می گویند جواهر و مردم را بیدار به نانک
 بر می کشند و یک مردم بمانند در اهم خوب تعیین کرده اند صد هزار را یک می گویند صد لک را که در صد
 کرد و ارب صد ارب را که صد کرب را پهل صد نیل را پدم صد پدم را ساک تعیین این
 عدد و دلیل بسیاری مال هندوستان می شود و دیگر گمشد مردم هندوستان می باشند مردم
 هند کافر را هند می گویند هندوان آن تناسخی می باشند عامل و مستاجر و کارکنان تمام هند و سست در
 ولایت نام مردم صحرا که قبیله قبیله نام ها دارند این جا مردمی که در ولایت و مواضع متوطن اند قبیل
 قبیل نام ها دارند و یک حرفه که هست پدرا و همان حرفه را کرده است هندوستان کم لطف
 واقع شده و مردمش حسن فی حسن اختلاط و آمیزش آمد و رفت فی طبع فی ادراک و ادب فی کرم
 و مروت فی در پھر با و کارهای اوسیاق و اندام درجه و کوسانی اسپ خوب فی و کوشش خوب
 فی انکور و خر بوزه و میوه های خوب فی بیخ و آب سرونی در بازارهای او طعام خوب و نان خوب
 فی حمام فی مدرسه فی شمع و مشعل فی شمع دان فی بجای شمع مشعل و جمع کثیر چکنی می باشد
 فپونی می گویند در دست چپ خود سه پایه خورد می را گرفته اند که ازین سه پایه درکنایک پایه مثل
 سه شمع دان یک انبی را بچوب همین سه پایه مضبوطا کرده اند یک قبیله سستی را که برابر از انکشت

بوده باشد بچوب آهن دار پایه دیگر بسته اند و در دست راست ایشان یک کد و نیست که سوراخ
 آن را تنگ گذاشته اند که روغن از آنجا بار یک شده می ریزد هر گاه در قفسه روغن احتیاج
 شود ازین کد روغن می گذارند کلاً ایشان ازین دیوتیان صد و صد می دارند بجای شمع و شمع
 این را استعمال می کنند بادشاهان و امرای ایشان شب ها اگر کاری که احتیاج بشمع داشته باشند
 همین دیوتیهای چو کین این چراغ را آورده نزدیک گرفته می ایستند غیر از دریاها و سیاه آب ها در
 جرها و مخاک ها آب جار نیست و در باغ و عمارت های باسی روان فی در عمارت او صفا و هوا اندام و بسیار
 فی رعیت و مردم ریزه تمام پامی برهنه می کردند لکن گفته یک چیزی می بندند از ناف و دو حجب پانیا
 ترا ریب لته او نیزان شده ایستاده در زیر این لته اریب او نیزان شده یک پارچه لته
 دیگر است بند این لکن لته را که بستند آن پارچه لته را از میان دور آن گرفته عقب گذارند به بند آن
 لکن لته مضبوط می کنند زمان آنجا خود یک لکنی بسته اند نصف آنرا در کمر بسته اند نصف دیگر را بر سر خود
 انداخته اند لطافتی که در بند و ستا است همین است ولایت کلانی است طلا و زر و در او بسیار است
 و هوای برشکال بسیار خوب می شود گاهی روزی می شود که ده پانزده بیست مرتبه می بارود در باران
 او در یک زمان سیل های آید در جای که هیچ آب نیست دریا جاری می شود در محل باریدن و در محل
 باریده ایستادن غیب هوای خوب می شود چنانچه اعتدال و لطافت هوا از آن نمی گذرد و عیش نیست
 که هوای بسیار نرم می شود بجا نهای آن ولایت خود در برشکال تیره انداخته نمی شود و ویران می شود و تنها
 کمان بر حصیه و کتاب و دخت و متاع همه تاثیر می کند عمارت هم بسیار ریزی ماند غیر از برشکال و در زمستان و
 تابستان هم خوب هوا است اما باوشمال همیشه می خنزد چنانچه کرد و خاک بان مرتبه می شود که هم دیگر را -
 نمی توان دید این را اندکی می گویند در شبها با نور و جوار گرم می شود اما آن قدر گرم بی اعتدال نیست و در باران
 که ما پنج وقته نیست امتداد او خود بر ابر نصف گرمی آنجا بوده باشد یک لطافت دیگر نیست که
 از هر صنف و از هر حرفه بیدنها نیست از برای هر کاری و از برای هر چیزی صبی مقرر و معین اند که بدیدر
 ایشان آن کاروان چیسر کرده آمده اند چنانچه در ظرف نامه ملا شرف یزدی در ساختن تیموریک
 عمارت مسجد سنگین را این چنین مبالغه نوشته اند که از سنگتراشان اذربجان و فارس بند و ستان و دیگر
 ممالک هر روز و صد کس در مسجد کاری کردند و یک آره از سنگتراشان همین آره در عمارت من هر روز
 شش صد و هشتاد کس کاری کردند و دیگر در آره و سیکری و در بیانه و ولتپور و در کوا و الپار و در کول یک هزار
 و چهار صد و نود و یک سنگتراش هر روز در عمارت های من کاری کردند هر حرفه که از کاری همین قیاس در بند و ستان
 بخد و بی نهایت است این ولایت که از بهر تابهار حالاً در تصرف من است پنجاه و دو کور و راست
 چنانچه از مفصل آن مجلی معلوم خواهد شد ازین جمله نیست و نه کرده را بر کنات در تصرف رای و راجه چند است

که از قدیم اطاعت نموده این پرکناس را بطریق استقامت یافته اند از ولایت هندوستان از جای
 و زمین او و مردم او از خصوصیات و کیفیات آنچه معلوم و مشخص شده بودند مذکور و مسطور شد بعد ازین هم اگر لایق
 نوشتن چیزی بنظر در آمد تحریر خواهیم کرد و اگر لایق شنواندن چیزی شنیده خواهد شد تقریر خواهیم نمود و روز شنبه
 بیست و نهم ماه رجب دیدن خزانه و بخشیدن آن بنیاد شد بهایون هفتاد لک از خزانه داده شد یک خزانه ناما
 تحقیق نموده دیگر در خزانه همان طو بهایون انعام کردم دیگر بعضی امراده لک و بعضیها هشت لک و هفت لک
 و شش لک داده شد آنچه در شکر بودند از افغانان و هزاره و عرب و بلوچ و هر جماعت موافق قدر حال
 ایشان از خزانه نقد انعاما شد هر سوداگر و هر طالب علم و بلکه هر کس که درین شکر همراه بودند همه از انعام و بخشش
 خط و افزون نصیب کامل بردند بجایه که درین شکر نبودند هم ازین خزانه بسیار انعام و بخشش یافت چنانچه یک
 هفتده لک بجز زمان میرزا پانزده لک بجز زمان میرزا پانزده لک بمسکری و هندال بلکه بجمع خویشان و عزیزان
 خورد و ریزه بسیاری از سرخ و سفید از رخت و از جواهر و از برده سوغات یافت با حرامی آن روید
 سپاهیان ایشان بسیار بسیار قمار رفت بسم قند و خسران کاشغور و عراق بخت خویشان و عزیزان
 سوغاتا فرستاده شد بشایخی که در خراسان و سمرقند بودند و در رفت بکوه پینه بدر رفت بولایت کامل
 و چنده ورشک بر سر جاندا ری از مردوزن از بنده و آزاد از بالغ و نابالغ یگان شاه رخ انعام شد و
 اول آمدن مادر کرده در میان مردم ما و این مردم غریب مغایرت و منافرت بود سپاهی و رعیت از او از
 مردم ما دور و دوری گزینند بعد یک چند دلی و اگره و دیگر جمیع مردم جاها می قلعه دار قلعه های خود را مضبوط
 کرده اطاعت و انقاد نکردند در سنبل قاسم سنبل بود در بیانه نظام خان بود در میوات حسن خان بیوی
 بود سرکننده این شهرها و شور با همان مردک ملی بود و در دلوپور محمد ربیون بود و کوالیار تا تارخان سباز
 یک جانی بود در راهری حسین خان نوخانی بود و راتاوه قطب خان بود در کاپی عالم خان بود قنوج و نظر
 دریای کنک خود تمام در تصرف افغانان مخالف بود مثل نصیر خان نوخانی و معروف قرطبی و دیگر امرای
 بسیار بود که پیش از مردون ابراهیم دو سه سال یاغی شده بودند در ایامی که سن ابراهیم را زیر کردم
 قنوج و ولایت های آن طرف را متصرف و قابض شده از قنوج دو سه کوچ این طرف آمده نشسته بودند
 بهار خان سپرد ریای خان را با دشا کرده سلطان محمد لقب نهاده بودند و در مهاون مرعوب غلام بود
 همین مقدار نزدیک کشته تا چند وقت نیامد در وقتیکه ما با کرده آمدیم ایام کرما بود خلایق از توهم عام که بخت
 بودند از برای خود اسپ غله و گاه یافت نمی شد از آنها از جهت مغایرت و منافرت بیایخی گری
 و وزدی رو آورده بودند را بهار روان نشده بود با هنوز فرصت آن نشده بود که خسترا نه را
 قسمت نموده بر پرکنه و هر جای کسان مضبوط تعیین کنیم دیگر آن سال خیل کرخیلی مردم از تاشیر با و
 سموم و ریگ زمان افتاده افتاده مردن گرفتند ازین جهت اکثر امر او جوانان خوب دل انداختند

به بودن در هندوستان راضی نبودند بلکه بر رفتن رو آوردند و بودند امرای کلان سال صاحب تجربه
 این چنین سخنان اگر بگویند عیب ندارد مگر این چنین چنین سخنان هم که گفتند در این کس آن قدر عقل
 و هوش خود نیست که بعد از تقریر کردن ایشان خود به فلاح و فساد آن برسد نیک و بد را فرق بکند
 این همه را که این کس بخود زید به یک کاری را که جزم کرد و دیگر سخن گفته را مگر را عادت نمودن
 چه مزه دارد و از خورد و ورزید خود این چنین رایهای بجزه را چه تقریب باشد این غریب است که
 خورد و ورزید درین نوبت که از کابل سواری می کردیم یک چندیر انوارت داده شده بود چشم داشت
 من ازینها این چنین بود که اگر من بآتش و آب درایم و برایم این هابی تماشایی همراه در آیند و همراه
 بر آیند و من به طرف که شوم آنها بطرف من شوندنی که خلاف مقصود من سخن به کشند هر کار و هر هم
 را که به کنکاش و اتفاق همه بخود جزم کردیم پیشتر از بر خاکستن این کنکاش از آن کار و از آن مهم بر کردند
 این ها اگر چه بد رفتند احمدی پروانچی دولی خازن از این با هم بد رفتند تا از کابل بر آمده ابراهیم با
 زیر کرده اگر رفتن خواجه کلان خوبا کار کرد و مردانه سخنان گفت و صاحب پیمان را ایما نمود اما
 بعد از رفتن اگر چند روز تمام رایهای او دیگر شد یکی که بنسبتن بجد بود و خواجه کلان بود بد ولی مردم
 را دانسته تمام امر را اطلبید کنکاش کرده شد من گفتم که سلطنت جهان کیسری بی اسباب
 والات دست نمی دهد بادشاهی و امیری بی نوک و ولایت ممکن نیست چند سال سعیها کرده -
 مشتتها دیده راه درازی را قطع کرده شکر ما کشته خود را و شکر او در مخاطره های حرب و قتال
 بیند ازیم بعنایت الهی این مقدار باغی بسیار را زیر کرده این چنین ولایت ها و مملکت های وسیعی را یکرم
 حالا چه روز آمده است و چه ضرور کرده است که این چنین جانها کند گرفت و ولایت ها را بی جهت برتقا
 باز بکابل رفته با تبلائی تنگ دستی بمانیم هر کس که دولت خواه است بعد ازین این چنین سخنان بگوید
 هر کس طاقت نتواند آورد و بر رفتن رو آورد از رفتن خود برنگرد و این چنین معقول و موجه سخنان را
 خاطر نشان ساخته خواهی خواهی مردم را ازین دغدغه بگذرانده شد چون خواجه کلان دل بودن نداشت
 ان چنان مقرر شد که سوختن آنها را که خواجه کلان که نوکر بسیار دارد گرفته برود در کابل و غزنی هم
 کس یک است آنها را ضبط و سرانجام بکند غزنی و کروز و هزاره سلطان مسعودی را بخواجه کلان
 عنایت کردم و در هندوستان هم پرکنه که ام را که سه چهار لک جمع دارد داده شد خواجه میر میران هم
 مقرر شد که بکابل برود و سوختن آنها در غزنی شد قائلض ملا حسن صراف و نوکر هند و تعیین شده
 خواجه کلان چون از هند متفر بود و وقت رفتن در دیوار عمارت های دلی این بیت را نوشته است
 بیت اگر بخیر و سلامت گذارند نم سیاه روی شوم که هوای هند کنم تا در هند وستان را
 با شیم این چنین بیت ظرافت امیر گفتن و نوشتن چه صورت دارد از رفتن او اگر یک که ورت باشد

ازین طور خلافت دو کدورت می شود من کسم در بدیهه یک رباعی گفته درین ایام طایباق را که همیشه با
 مرتبه اول بسیار فرو بود و دو سه سال شده بود که برادران خود را جمع نموده فی الجمله جمعیت کرده بود و در
 زمی را و بعضی افغانان کنار رسند را با داده شده بکول فرستاده شد به ترکش بندان و سپاهیان
 ان نواحی فرمانهای استقامت فرستاده شد شیخ کوزن با خلاص و اعتقاد آمده لازمست که در ترکش بندان
 میان دو اب هم دوسه هزار کس را آورده ملازم ساخت سپر علی خان و قریلی و خویشان او در میان دلی
 و اگر وقتیکه یونس علی از بهایون راه غلط کرده جدا می افتد دو چارنی شوند اندک جنگ کرده و زیر کرده
 سپر ان او را بند کرده آورد و بدین تقرب سپر دولت قدم ترک میرزا مغول را یکی سپر ان علی خان که در بند
 افتاده بود همراه نموده بعلینخان که در این فقرات سیوات رفته نوزمانهای استقامت فرستاده شد
 علی خان را تربیت کرده از پرکنه های این جای میت و پنج لک داده شد سلطان ابراهیم مصطفی
 قریلی و نیر و خان سارنگ خانی را با چند امرای سر امرای یاغی پور پ تعین کرده بود مصطفی باین
 امرای یاغی خوبا حرب و ضرب کرد چنده تبه خوب زیر کرده شکست ابراهیم مصطفی مرد شیخ بایزید
 برادر خود او چون ابراهیم بر سر نم بود مردم برادر خود را فی الحال او سر بر اه کرده نیر و ز خان
 و شیخ بایزید و محمود خان فرحانی و قاضی صبا بربند کی آمدند این بار ابراهیم از بهایون ایستان پشته
 رعایت او شفقتمند کرده بفرستاد و ز خان از جوینویک کرور جوینویک شیخ بایزید یک کرور و محمود خان
 از غازی پور بود لک و سی و پنجهزار و بقاضی ضیا از جوینویک لک عنایت شد از عهد شوال چند روز
 گذشته بود که گنبد ایوان ستون سنگ و در میان حرم سرای ابراهیم صحبت کلانی گرفته شد بهایون چار
 و شمشیر و تیاق با زین طلا حسن تیمور سلطان و مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا هم چار و کمر همیشه
 و کمر خنجر انعام شده بیکر امر او جوانان سردا خور حال ایشان که خنجر و حلقهای انعام شده چنانچه مجملی
 این جانوشته شده است تیاق با زین کمر شمشیر و قبضه خنجر مرصع بیت و پنج قبضه کنار مرصع شمشیر
 قبضه چهار مرصع دو قبضه چهار رقب چهار توپ چکن سقر لاک بیت و هشت توپ روز صحبت باران
 بسیاری بارید کسیره مرتبه باران بارید به بعضی از مردم که بیرون بار سید و بود تمام تر شدند
 بحدی که کنگاش ولایت سامانه را عنایت کرده به سنبل بطریق ایلتا رهند و یک و کنگه یک و ملک
 قاسم بابا قشقه بابر اوران و خویشانش طایباق را بترکش بندان میان دو اب ایلتا رهند
 شده چهار نوبت از قاسم سنبل کسان آمده بودند که بین حرم خوار سنبل را قتل نموده مارا عاجز کرده است
 ایلتا رهند بهتر است بین باین شق و باین هیات خود که از کرماریکت دانسته کوه را گرفته رفته افغانان
 که بخت و پریشان شده رانج نموده وین فقرت جار اخالی یافته آمده سنبل را قتل کرده بود و بند و یک و کنگه یک
 و جماعه که بایلتا رهند شده بودند بکنه امار رسیده بگشتن آب مشغول شده ملک قاسم بابا قشقه را با

با برادرانش پیشتر چه امی کنند ملک قاسم چون از آب می گذرد با صد صد و پنجاه کس از برادران خود
 تیزگشته نماز پیشین به سنبل می رسد بین هم راست کرده از راهی خودی بر آید ملک قاسم و آن جماعه تیزگشته
 قلعہ را پس پشت خود گرفته بجنگ مشغول می شود بین توانست ایستاد و می کشید و یک جماعه از مردم او را
 سر ایشان را بریده قیاسل چند می واسپ بسیاری او بچمی کرد صبح آن امرای ایفانرا هم می رسند
 قاسم سنبل آمده می بیند اما قلعہ را با این اسپردن خوشش نمی آید چیل می کشند یک روز می شیخ کوزن
 بند و یک و این مردم سخن کرده یک بهانه قاسم سنبل را در پیش این امر آورده مردم را در قلعہ
 سنبل می در آورد کوچ و متعلقان قاسم سنبل را سلامت و سالم بر آورده فرستادند به بیانه قلعه پیاده
 فرستاده به نظام خان فرمانهای و عده و وعید فرستاده شد این قلعہ را در بهیه گفته نوشته
 فرستاده شد قطعہ با ترک ستیزه مکن ای میر بیانه به جالکی و مردانگی ترک عیان است
 که زود نیامی و نصیحت نه کنی کوشش به آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است قلعہ بیانه
 از قلعهای شهر بندوستان است بیوش مردک به مضبوطی قلعہ خود تکیه کرده زیاده از حوصله خود خیر
 است عا کرده فرستاده بود کسیکه از پیش او آمده بود جواب خوب نداده با سباب قلعہ گیری اشتغال نموده شد
 با باقلی بیک را پیش محمد زیتون فرمانهای و عده و وعید فرستاده شد این هم عذر گفته چیل کرد که راناسکای کافر
 اگر چه در وقتیکه مادر کابل بودیم ایچی او آمده اظهار دولت خواهی کرده این چنین قرار کرده بود که اگر پادشاه از نظر
 مانو احوی دلی بیاید بین این طرف بر سر آگره روان می شوم من ابراهیم را زیر کردم دلی و اگره را اگر نستم تا این
 وقت این کافر هیچ حرکتی ظاهر نشد بعد از این چند محل آمده کند از نام قلعہ را که در تصرف حسن پسر مکن بود کشتل کرد
 در حسن بن چند مرتبه کسان آمده مکن هنوز آمده ندیده بود این قلعہ می که در پیش بودند مثل اتاوه و دلیپور و
 گوالیار بیانه هنوز بدست در نیامده بودند افغانان طرف شرق در مقام عناد و سرکشی بودند از قنوج
 دوسه کوچ به طرف آگره آمده لشکر گاه ساخته نشست بودند از کرد گوشه نزدیک خاطر بنویز جمع نشد
 ازین جهت بلوک او کس جدا نتوانستیم کرد بعد از دوسه ماه حسن پنجاه شد عمد کرده قلعہ کند ار را
 داو حسین خان که در راپری بود تو هم کرد در راپری را پیر تافته بر آمد راپری را به محمد علی جنگ جنگ داده شد
 قطب خان که در اتاوه بود چند نوبت با و فرمانهای و عده و وعید فرستاده شد که آمده ما را به بین نی آمده و به
 قلعہ اتاوه را پیر تافته بر آتاوه را به مهدی خواجه عنایت کرده محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی
 را محمد علی جنگ جنگ و عبدالعزیز میرا خور با امرای دیگر و بعضی نزدی کیان را با مردم بسیار
 ملک همراه کرده بر سر اتاوه فرستاده شد قنوج را به سلطان محمد دولدی داده شد فیروز خان
 و محمود خان و شیخ بایزید و قاضی ضیا و امرای همراه این با که بسیار رعایت های کلان کرده بطرف پورپ
 پرکنند داده شده بود اینها هم بر سر اتاوه تعیین شدند محمد زیتون در و ول پور نشسته چیل نموده نمی آمد

و ولپور را بسططان جنسید بر لاس عنایت کرده عادل سلطان محمدی کو کلتاشش شاه منصور بر لاس
 مستلق قدیم ولی خان بیک عبداللہ پیر قسلی شاه حسین یار بچی این بر اوران را تعیین کردیم که ولپور
 را زور آورده گرفته بسططان جنسید بر لاس سپه و بر سر بیانه برودند بعد از تعیین کردن این لشکر با
 امرای ترک و امرای ہند را طلبیدہ مشورت کرده این سخن را در میان انداختہ شد کہ امرای پور
 پورپ کہ نصیر خان نوحانی و معروف مرلی و بہراہن او باشند چہل پنجاہ ہزار کس از کنگک گذشتہ قنوج
 را متصرف شدہ و سہ کوچ این طرف آمدہ نشستہ اند را نامی سکا کا فر کنند را گرفتہ در مقام قنوج
 است برشکال ہم باخر شدن نزدیک شد یا بر سر باغی یا بر سر کافر متوجہ شدن واجب و لازم می نماید
 کار این قلعه ہای کرد و نواحی کسل است بعد از رفع شدن این غنیمت این با کجا خواهند رفت رانا سنگارا
 این مقدار تصور کردہ نمی شد ہمہ متفق اکلمہ عرض کردند کہ رانا سنگار ورتراست معلوم نیست کہ نزدیک ہم
 تواند آمد این باغیان کہ این ہمہ نزدیک آمدہ اند و فتح این با ہم اولی است بر سر این دشمنان سوار
 می خواستیم شویم کہ ہمایون بعض رسائید کہ سوار می نمودن پاشاہ چہ حاجت این بندگی را من بکنم ہمہ این
 خوش آمدہ امرای ترک و ہند این رای را پسندیدہ ہمایون را بہ پورپ تعیین نمودہ بلشکر ہای کہ بر
 سر و ولپور تعیین شدہ بودند کاجی احمد قاسم رانا را اندہ شد کہ آن لشکر آمدہ در چند واپہمیون بہراہ
 شوند ہمہ می خواجہ و محمد سلطان میرزا لشکر ہای کہ بر سر اتا وہ تعیین شدہ بودند فرمان شد کہ ہمایون
 آمدہ بہراہ شوند روز پنجشنبہ سیر دہم ذی القعدہ ہمیون سفر کردہ بکلیسر نام دہلی کہ از آگرہ سہ کردہ باشد
 شد و آمدہ دیک روز آنجا توقف نمودہ از آن جا کوچ کوچ متوجہ شدہ روز پنجشنبہ بستم بہین ماہ
 پنجابہ کلان رخصت رستن کابل شدہ ایم بخاطری رسید کہ یک عیب کلان ہندوستان اینست کہ
 آب روان ندارد ہر جایی کہ قابل بودن باشد چہر نما ساختہ ایسای روان کردہ طرح وارد سیاق وار
 جا ہا ساختہ شود بعد از آمدن آگرہ بعد از چند روز بخت بہین مصلحت از آب جون گذشتہ جا ہای باغ ^{حفظ}
 کردیم آن چنان بی صفا و خراب جا ہا بود کہ بعد کہ اسیت و ناخوشی از آن جا عبور کردیم از جهت کدوہی و
 ناخوشی این جا ہا خیال جا باغ از خاطر بر آمد غیر ازین دیگر این چنین جای چون نزدیک آگرہ نبود ضرور شد
 بہین جادست کردہ شد اول چاہ کلان کہ آب حمام از آن چاہ است بنیاد شد دیگر این پارچہ
 زمین کہ درختنہای ملی و حوض شمن است بعد از این ہا حوض کلان و صحن اوست بعد از آن حوضی کہ
 در پیش عمارت سنگین است و تالار شدہ بعد از آن باغچہ خلوت خانہ و خاننہای لوستہ بعد از آن
 حمام شد درین طور بی صفا و بی سیاق ہندی طور طراہیہا و باغچہ ہا سیاق دار پیدا شد در ہر گوشہ
 چین ہای معقول در ہر چہن کل و نسترن موجدہ و فریب مکمل شد از سہ کار ہندوستان مشرف بودیم بچی
 از کرمی دلی از باد ہای تند اوویگی از کرد او حمام و افغ ہر سہ بودہ باز خود در حمام چہ می خواہد در ہوا ہای گرم